

سازمان انقلابی افغانستان "را بشناسیم"

“مارکسیست یا رویونیست؟”

فصل یازدهم

قسمت سوم این فصل

تذکر لازم این بخش

در این بخش گزارشاتی از ستمگری ملی و شوونیسم خوانین و کمپرادورهای ملیت پشتون به روئیت اسناد تاریخی ذکر میشود. هدف این به محکمه طلبیدن تاریخ این است:

1- بخاطر آنکه بتوان یک تصویر حقیقی از مبارزه اضداد اساسی- اجتماعی در جامعه ترسیم کرد، به تاریخ رجوع میکنیم. زیرا این تضادها به واسطه ملاک- کمپرادورهای ملیت پشتون طی تقریباً یک سده نقش تضاد غالب را در جامعه بازی کرده اند. بینش فلسفی مارکسیزم – لنینیزم- مائویزم بر آنست که مبارزه تضادها در داخل هر شیئی و هر پدیده تعیین کننده تمام خصالت ها و عمل و عکس العمل های درونی و بیرونی آن شیئی و آن پدیده میباشد. اگر مبارزه اضداد عمده که موتور متحرک یک جامعه به پیش است به واسطه مبارزه اضداد غیر عمده کنار زده میشوند (از حالت غالبیت می افتند)، آن جامعه نمیتواند همپای جوامعی که بر خط دیالکتیکی مبارزه اضداد حرکت میکنند، رشد کند. مبارزه اضداد عمده (مبارزه میان تولید و توزیع) است که اهالی یک کشور را از سطح قبایل و طوایف مختلف با سنوات و فرهنگ های مختلف به سطح "یک ملت" تکامل میدهد. تاریخ بیانگر این مبارزه است و ما با مراجعه بتاریخ نشان میدهم که "ملت ایران"، "ملت پاکستان"، "ملت افغان" و غیره اسم های بی مسمی اند و وجود خارجی ندارند. اینها تلاش های شوونیستی طبقات حاکمه فارس، پنجاب و پشتون برای اختفای ستمگری ملی و جلوگیری از تکامل تاریخی اهالی ایران، پاکستان و افغانستان میباشد. این اسمای بی مسمی که هر روز به واسطه خلق های کرد، عرب، بلوچ، لر، سند، پتان، تاجک، ازبک، هزاره و غیره در این کشورها بمثابه دروغ های بی پایه ثبوت میشوند، ناکامی ها و وابستگی های طبقات حاکمه فارسی، پنجاب و پشتون را به امپریالیزم نشان میدهد.

2- موجودیت عناصر اساسی ملت (زبان، منطقه زیست، فرهنگ ملی و انکشاف و توسعه تقسیم کار اجتماعی یا اقتصاد مشترک) بدون دموکراسی با یکدیگر تعامل نمیکند. به این لحاظ یک شرایط مناسب ضرور است تا این عناصر باهمدیگر شان وارد تعامل شوند که همانا دموکراسی میباشد. به این لحاظ نباید گفتار رفیق استالین را بطور میکانیکی درک کرد و پنداشت که بمجرد

پدید آمدن عناصر ملت در بین یک اهالی، آن اهالی بطور اتوماتیک ملت را تشکیل می‌دهند. این بخش بطور عمده برای اثبات این دو نکته نوشته شده است.

دموکراسی، امپریالیزم و ظهور ملت ها

تاریخ تقریباً سه قرن نشان می‌دهد که بورژوازی اروپای باختری فقط در یک مرحله یعنی هنگامیکه باید دولت های فئودالی را سرنگون میکرد و جامعه را بر طبق مقتضیات شیوه تولید خویش آرایش میداد، از خود خصلت دموکراتیک نشان داده است. این موضوع نیز در مورد آن ملت های اروپائی صدق میکند که در ترکیب آن یک ملیت با ساختار تاریخی فئودالی قوی، وجود نداشته است؛ مانند ایتالیا، فرانسه، هالند، آلمان، دنمارک. و کشورهای اروپائی مانند انگلستان، اسپانیا، بلجیم و غیره که در ترکیب آن از اول یک ملیت با ساختار قوی فئودالی و پیشینه ستمگری ملی وجود داشته و همیشه کوشیده بازار تولید و مبادله تمام کشور را به نفع "ملیت خود" بچرخاند، پیوسته به ناسیونالیزم اهالی داخل در اتحاد کشوری دامن زده است. انگلندی ها در انگلستان، کتانی ها در اسپانیا و فلام ها در بلجیم نمونه این حقیقت است. اگر چند ساختار فئودالی در انگلستان، اسپانیا و بلجیم از بین رفته ولی عوامل غیر دموکراتیک هم از نظر سیاسی، هم از نظر اقتصادی و هم از نظر فرهنگی هنوز در این جوامع به ناسیونالیزم ایرلندی ها، اسکاتلندی ها، باسک ها، فلاندرها و غیره دامن میزنند.

بعد از آن که بورژوازی برفئودالیزم از نظر سیاسی پیروز شد، مبارزه بورژوازی علیه فئودالیزم از حرکت باز ماند و دموکراسی بورژوازی حالت پویائی و مترقی بودنش را از دست داد. بین حالت حرکت به پیش و حرکت به عقب یک حالت دیگر که عبارت از حالت "توقف" میباشد، وجود دارد. دموکراسی بورژوازی حوالی سالهای 1800-1840 در این موقف قرار داشت. دموکراسی بورژوازی راه دور و درازی را که در پیش رو داشت طی ناکرده ترک گفت. یعنی قبل از آنکه دموکراسی رابه حداکمال برساند یعنی بقایای فئودالیزم را نابود، قدرت کلیسارامحو، برابری زن رابا مرد تامین کند. غیره، دموکراسی راساقط ساخت و آن رادر حد "انتخابات قوای مقننه" در حیطه قانون اساسی ایکه بر نابرابری ملی، جنسی و منطقوی استوار بود وهست، محدود نمود.

اکنون تقریباً یک و نیم قرن است که بورژوازی به مرحله امپریالیزم رشد کرده و به یک نظام کاملاً فرتوت و عقبمانده اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مبدل شده است. شیوه تولید آن کما فی السابق در همان چارچوب تولید باقی مانده که صد سال پیشتر از این وجود داشت. در عین اینکه مناسبات آن با جهان و خلقها تغییر خورده ولی خصلت ذاتی ستمگری آن تنها تغییر نخورده بلکه افزون گردیده است. ستمگری ملی امپریالیستی از ستمگری درونگرایا ستمگری فئودالی به ستمگری بیرون زا یا ستمگری جهانی امپریالیستی تبدیل گردیده است.

تنها چیزیکه عصر امپریالیزم بر تقسیم کار اجتماعی افزوده صنعت الکترونیک و فضا نوردی است. این دو رشته مخصوص در تقسیم کار اجتماعی اثرات خیلی محدود (برنامه ریزی با کامپیوتر و دیجیتالیزه ساختن پروسه کار) بجا گذاشته است. اما بر عکس اثرات نظام امپریالیستی بر جهان و جوامع در حال رشد کاملاً ویرانگرانه و غیر قابل مقایسه میباشد.

امپریالیزم در کشورهای عقبمانده نفوذ و نمایندگانش راباخون و آتش بر خلق اینکشورها تحمیل کرده است، تحت سلطه و سیطره امپریالیزم، فئودالیزم در این جوامع نتنها از بین نرفت بلکه به یک قشر جدید بی نهایت ارتجاعی که از نظر فرهنگی فئودالی، از نظر مناسبات اقتصادی بورژوائی و از نظر سیاسی وابسته و مزدور استحال شد. این قشر در تمام جوامع در حال رشد سیر رشد و انکشاف طبیعی جامعه را لجام زده و از تکامل اهالی آنها به حد یک ملت جلو گیری کرد.

بقدرت رسیدن نادرشاه فصل کاملاً تاریکی را در تاریخ افغانستان باز میکند. زیرا نادرشاه تنها نماینده استعمار و امپریالیزم نه که نماینده فئودالیزم نیز میباشد. نادرشاه، ظاهر شاه و داود خان (آل یحیی) حرکت تکاملی افغانستان را با سرکوب اهالی ازبک؛ تاجک و هزاره کاملاً مسدود ساخت. اینها که نمایندگان فئودال-کمپرادورهای ملیت پشتون بطور خاص و ملیت های دیگر بطور عام بودند انسان افغانستانی را که دارای قریحه سرشار و استعداد آماده پذیرش تغییر و تکامل است به چنان سیه روزی نشانید که در جستجوی زنده ماندن هر سوراخ و سنبه را در ممالک دیگر انتخاب کرد تا زنده بماند.

بنابه سیطره فئودال-کمپرادوریزم و امپریالیزم است که امروز افغانستان به لانه طالب و مجاهد مبدل گردیده است. زیرا این طبقه ضد ترقی، ضد دموکراسی و ضد مدنیت هیچ حرکت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی پیشرو و مترقی را که با سیاست های اقتصادی و سیاسی امپریالیزم و فئودالیزم در مغایرت قرار داشته باشد، نمیتواند قبول کند. معهذاً ساده لوحی خواهد بود اگر پنداشته شود که تحت یک چنین نظام (نیمه مستعمره- نیمه فئودالی و اکنون مستعمره- نیمه فئودالی) ستمگری ملی و شونیزم ملی وجود نداشته باشد. ساده لوحانه تر از آن اینست که آدم پندارد با وجود ستمگری و شونیزم ملی اهالی ملیت های مختلف با همدیگر وحدت میکنند و "ملت افغان" را به وجود می آورند.

پروژه های انکشافی به نیت سفت کردن زنجیرهای خلق افغانستان

"سا" بر ماحمله میکند که چرا گفته ایم دولت های افغانستان منطقه زیست ملیت پشتون را نسبت به منطقه زیست ملیت های دیگر کشور بیشتر انکشاف داده و سدهای هایدروالکتریک و نهرهای آبیاری بزرگی را در این مناطق به وجود آورده اند. و میگوید که این مبارزه طبقاتی نیست و "کمونیست ها این گونه حرف نمیزنند، یعنی " این رازها را افشانی میکنند!". حتی ما را نکوهش میکند که " مائوتسه دون اندیشه های اینگونه فکر نمیکنند!".

مادر بالاخاطر نشان ساختیم که دولت های آل یحیی از زمان نادرخان تا داودخان همه و همه نمایندگان فئودال ها و تاجران دلال بطور عام و فئودال- کمپرادور ملیت پشتون بطور عمده بوده اند. از "سا" میخواستیم بپرسیم که آیا قبول میکنید که چنین است یا نه؟ اگر پاسخ منفی باشد پس این دولت ها نماینده چه طبقه ای بوده اند؟ اگر پاسخ مثبت است پس چرا از اعمال ستمگری ملی به واسطه خوانین و فئودالهای ملیت پشتون تحت حمایت این دولت ها و در آخرین تحلیل تحت حمایت امپریالیزم و سوسیال- امپریالیزم اینقدر دادوبیداد طفلانه را به راه می اندازید؟

چرا کمونیست ها را منع میکنید که سیاست های ضد ملی و ضد دموکراتیک خوانین و فئودالهای ملیت پشتون تحت حمایت قدرت دولتی را افشا نکنند؟ مگر از نظر شما افشای خیانت های ملاکین و فئودالهای ملیت پشتون بطور خاص و ملاک- کمپرادورهای افغانستان بطور عام وظیفه ای نیست که مبارزه طبقاتی پیش پای آنها گذاشته است؟ مگر از نظر شما (مارکسیست- لنینیست- مائوتسه دون اندیشه ها!) امپریالیزم و ارتجاع با هر اقدامی که انجام میدهند و هرگامی که برمیدارند منافع طبقاتی و تداوم و بقای سلطه و سیادت خود را مد نظر ندارند؟ و این منافع را به قیمت اسارت بیشتر خلق و سفت کردن زنجیر های آنها بر آورده نمیسازند؟ اگر چنین نیست پس بگوئید که چطور است و اگر چنین است، پس اینکه شما از ما می طلبید که اقدامات دشمنان طبقاتی ما را افشا نکنیم چه معنی دیگری بغیر از این دارد که شما در جانب فئودال- کمپرادورهای میهنفروش و امپریالیزم ایستاده اید؟

حتی یک روشنفکر خرده بورژواکه به خود حقیقت صداقت دارد میداندهم چنین میگوید که امپریالیزم و ارتجاع در هر اقدام سیاسی و اقتصادی منافع فوری یا پتانسیال طبقاتی خود را مدنظر دارد و "هیچ گریه به رضای خدا موش نمیگیرد". اگر واقعاً قضیه از این قرار است پس این وظیفه و رسالت انقلابی کمونیست های افغانستان است که به مردم و ملیت های تحت ستم برسانند که سدهای هاییدرو الکتریک در کجکی، سربند بغرا، نغلو، چک وردک، سرده و... غیره بخاطر انکشاف بورژوازی کمپرادور ملیت پشتون آباد شدند. دولت در نظر داشت که فئودال ها مازاد محصولات پنبه، زغر، کنجد، میوه جات، سبزیجات و غیره محصولات کشاورزی را که از ده ها هزار جریب زمین که تحت آبیاری نهرهای مانند بغرا، گرشک و غیره بدست می آیند به راحتی بسته بندی، قابل ترانسپورت و آماده فروش ساخته و در بازار های ملی و بین المللی برسانند. و از این طریق بورژوازی کمپرادور تقویت شود. به اینصورت مناطق زیست ملیت پشتون برای اهداف و مقاصد سیاسی دولت ارتجاعی آل یحیی انکشاف یافته است. یکی از این مقاصد سیاسی مغرضانه اعمال ستمگری بود. حالا؛ اگر "مارکسیستی" پیدامیشود که مقاصد و اهداف دولت های فئودال ها و کمپرادور ها را جدا از منافع طبقاتی آنها می بیند، باید یکبار دیگر مارکسیسم را مطالعه کند. اگر چنین سفاهتی در نادانی و بی آگاهی او ریشه ندارد و او به سورات سفره ارتجاع چشم دوخته و از حواشی آن لقمه برمیدارد باید رک و راست بگوید که مارکسیست نیست و یک چیز دیگر است. اینکه هم آدم خود را مارکسیست بگوید و هم اسلام را "رهنمای بشر برای 13 قرن" بخواند، هم خود را مارکسیست بگوید و هم خمینیرا "بت شکن و قهرمان بنامد، هم خود را مارکسیست بخواند و هم مرتجعین "اتحادسه

گانه را پیشگام و حامی دموکراسی "معرفی کند، هم خود را مارکسیست بخواند و هم "ظاهرشاه را ناجی مردم و حامی استقلال افغانستان بنامد". آدمی است محیل، شیاد، دروغگو و فریبکار. پیروان چنین "مارکسیزم" به اندازه یک خرده بورژوازی مذهبی شریف و صادق هم دارای شرافت سیاسی نیستند.

علل و عوامل ناسیونالیزم ملیت های غیر پشتون

ناسیونالیزم در افغانستان برخلاف ممالک دیگر محصول تولید و مبادله کالائی بورژوازی نیست. ریشه ناسیونالیزم در بین ملیت های غیر پشتون در تصرف بازار به نفع "ملت من" - نه که در تصرف "زمین، چراگاه و مراتع مشاع به نفع ملت من" می باشد. فئودال های ملیت پشتون بر زمین های هزاره هاوسپس از یک ها، تاجکها و ترکمن ها در شمال کشور حمله ور شدند که اینک به هر کدام از آن به روئیت تاریخ بطور خیلی مختصر تماس میگیریم:

1- حمله بر زمین های ملیت های تاجک، ازبک و ترکمن در شمال کشور

سیاست غصب زمین ملیتهای غیر پشتون در شمال کشور در زمان امیر حبیب الله خان آغاز شد. بعد از مرگ امیر پسرش امان الله خان آنرا به یکی از سیاستهای رسمی دولت خویش مبدل کرد. او برای توزیع زمین های اهالی غیر پشتون در شمال افغانستان به مردم مشرقی، جنوبی و اطراف کابل (وردک، لوگرو غیره) نظام نامه ای ترتیب داد و آنرا قانونی ساخت. در این نظام نامه گفته میشد که:

(1) - کسانی که از اهالی ولایت کابل و حکومتی های اعلاى سمت مشرقی و جنوبی بزمین داری ولایت قطغن راغب باشند و روانه قطغن میشوند، نائب الحکومه قطغن و مدیر زراعت قطغن فوراً برای سکونت شان مطابق مواد این نظامنامه مکلف و موظف شمرده میشوند.

2: - مطابق نظامنامه تفریق وظایف حکام، مدیریت زراعت قطغن قبل از رسیدن ناقلین زمین های قطغن را



بنظر دقت گرفته و برای اسکان ناقلین استحضارات اولیه را اجرا میدارد، از آنجمله زمینی که حالا آب داشته و برای اسکان ناقلین تیار باشد مشخص میکند و تعداد نفری ناقلین را که درین زمینها سکونت و گذاره کرده میتوانند تعیین میکند.

3: - مدیر زراعت بذریغہ نائب الحکومہ از مقدار زمین و گنجایش مقدار نفوس ناقلین بوزارت داخلہ فوراً اطلاع میدارد، وزارت داخلہ مطابق اطلاع مدیر زراعت قطع حصہ تعداد نفوس ولایت کابل و سمت مشرقی و جنوبی راتفریق کرده بہ آنها خبر می رساند، والی کابل و حکام اعلاى سمت مشرقی و جنوبی مطابق اطلاع وزارت داخلہ اعلان کرده کسانی کہ خواهش رفتن را داشته باشند روانہ قطع میدارند.

4: - علاوه بر زمینہائی کہ بہ تحت جوی آب میباشند، نائب الحکومہ و مدیر زراعت قطع مکلف و موظف هستند کہ سررشته نہر امام صاحب و امثال آنرا نیز ملاحظہ می کنند، نائب الحکومہ بذریغہ مدیرزراعت قطع پیمایش انہاری را کہ جدید کشیدہ میشود تعیین میدارد و برای کشیدن انہار مذکور بذریغہ وزارت تجارت تخصیص لازمہ منظوری حاصل میدارد.

امان اللہ خان درین چپ افغانستان از اسم و رسم نیکوئی برخوردار است. این بہ آن دلیل است کہ شاہان و سلاطین دیگر افغانستان بہ اندازہ ای مزدور منش، تسلیم طلب و گوش بہ فرمان استعمار بودند کہ کارہای امان اللہ خان در تاریکی و غبار خیانت ہای آنها بہ آسانی مشاہدہ نمیشود. از جانب دیگر زمینہ خوشبینی برخی از چپ افغانستان را حرف ہای رفیق استالین تشکیل میدہد کہ اورا یک پادشاہ ضد استعمار توصیف میکند. ولی چپ آگاہ یعنی چپی کہ با حقایق تاریخ آشناست و از دیدگاہ مبارزہ طبقات بہ مسایل می بیند، میداند کہ شاہ امان اللہ در نہایت امریک پادشاہ بود. او با حرکت از ہمین موضع تمام مرتجعین فئودال و ضد بلشویک تاجک، ازبک و ترکمن را کہ بعد از شکست در جنگ ارتجاعی شان علیہ نیروہای بلشویک فرار کردند پناہ داد. او ہمیشہ باترس و واہمہ بہ اہالی ملیت ہائیکہ در آنطرف دریای آمخویش و قوم داشتند، میدید. و از این ہراس داشت کہ این روابط موجب نفوذ کمونیزم در افغانستان گردد، بہمین دلیل بہ توصیہ محمود طرزی (پدرزنش) تلاش کرد در شمال کشور سدی از اہالی ملیت پشتون پدید آورد. ایجاد این سد یک استراتیژی مبارزہ ضد کمونیزم بود. یک مولفہ این استراتیژی را این حقیقت تشکیل میداد کہ ناقلین بہ شمال در آنطرف دریای جیحون خونشریک و خویشاوند نداشتند، لذا تماس ہای ہم خونی و خویشاوندی موجب نمیشود کہ آنها با کمونیست ہای تاجک، ازبک و ترکمن در آنسوی جیحون در تماس آیند و از مزایا و مفاہیم انقلاب کبیرا کتبر و سوسیالیزم باخبر شوند. مولفہ دوم این استراتیژی مسئلہ زبان بود. محمود طرزی میدانست کہ در صورت نبود زبان مشترک امکان بیان مفہوم علمی کمونیزم اگر ناممکن نباشد خیلی مشکل است. این دو مولفہ فاکت ہای مسلم بودند و مولفہ سوم باید ایجاد میشد تا این استراتیژی واقعا کارگر بیفتد. مولفہ سوم عبارت بود از دادن زمین ہای آبی و وسیع بہ اہالی ملیت پشتون در این منطقہ بود. بہ ہمین دلیل یک خانوادہ زارع یا چوپان معمولی از قلات یا ننگر ہار و لغمان کہ بہ قطع زمین صاحب ملک و جایداد میشد، تنها صاحب زمین نہ کہ بہ یک ملاک تبدیل میگردید. توجہ کنید کہ این امکان چگونہ در مادہ ہفتم نظام نامہ گنجانیہ شدہ است:

-: کسانی که با عیال‌داری خود از رعایای حکومتی متعلقه کابل و حکومتیهای اعلای سمت مشرقی و جنوبی خواهش زمینداری و رفتن قطغن را داشته باشند برای ترفیه حال اوشان معافیات ذیل داده میشود: -

الف: - برای هر فرد ذکور و اناثیه خانه واری که هفت ساله ویا بالا باشد فی نفر هشت جریب زمین آبی از اراضی که برای ناقلین مخصوص و معین می شود در علاقه و نواحی حکومت قطغن داده میشود.

ب: - قیمت زمین مذکور از طرف ناقلین فی جریب یک شاهی بخرینه دولت تسلیم میشود. نائب الحکومه قطغن بموجب ماده (10) نظامنامه فروش اراضی قباله شرعی برای ناقلین میدهد.

ج: - برای بذر افشانی سال اول فی جریب چهار سیر گندم و جو بضمانت همدیگر داده میشود، بعد از سه سال در ظرف سه سال واپس بقرار ... همان سال اول گرفته میشود.

د: - برای چهل جریب زمین دو صد روپیه معادل 182 افغانی 82 پول عوض قیمت خرید قلبه و غیره سامان زمینداری بضمانت همدیگر بطور تفاوتی داده میشود، بعد از سه سال در ظرف سه سال گرفته میشود.

حالا خانواده ای را در نظر بگیرد که شش طفل بالای هفت سال دارد (و یا شش طفل را ثبت احصائی میکند) بایر مادر بر طبق بند الف ماده هفتم نظامنامه مستحق 64 جریب زمین آبی میگردد (تقلب کردن و رشوه دادن به مدیر زراعت و کنار آمدن با نائب الحکومه را کنار میگذاریم).

کسی که 30 جریب زمین آبی در شمال و جنوب کشور داشته باشد (زمین درجه یک) به همان مقدار عاید دارد که مصارف خوراک، پوشاک و دیگر مخارج یک خانواده را تکفون نموده و مازاد مصرف نیز تولید میکند. و خانواده ای که قانوناً 64 جریب زمین دریافت کرده، بنا به همان آمار بحساب ملاک (فئودال) می آید. غلام محمد غبار در بخش اول "افغانستان در مسیر تاریخ" نیز با همین معیار کسانی را که پنجاه یا بیشتر از پنجاه جریب زمین دارند ملاک یا فئودال می نامد. (ملاک افغانستان بالاتر از تقریباً پنجاه تا پنجاه جریب زمین و بالاتر از آن دارد) "افغانستان در مسیر تاریخ- جلد اول) صفحه 12 چاپ مطبعه دولتی - کابل.

به اینقسم امان الله خان با تصرف زمین های مردم تاجک، از یک و ترکمن در شمال افغانستان در ظرف چندماه یک شبان از اهالی زابل یا خردکابل را به یک فئودال مبدل ساخت. و دلیل انقلاب کردن را از او گرفت.

2- حمله بر زمین های اهالی تاجک در کوه دامن و کاپیسا

بعد از امان الله خان نوبت به نادر شاه رسید، او نقشه مندانه به قصد تحمیل شوونیزم ملاکین و فئودالهای ملیت پشتون برآمد. این زمانی بود که، قسمت اعظم سطح مرتفع شمال کشور توزیع شده و در ایالات "قطغن زمین" ساحه بسیار کمی برای توزیع باقی مانده بود. نادر خان و فئودال های دیگر ملیت پشتون با دید "همه چیز برای ملیت من" قدرت دولتی را در خدمت چور و چپاول زمین، خانه و جایداد اهالی غیر پشتون و به ویژه تاجک ها قرار دادند.

غلام محمد غبار می نویسد: "... چنانکه در حمله بکابل عده ای از خوانین پکتیائی را به اغتنام و تاراج داخلی کابل و اداشت و از صعوبت زندگی این مردم سو استفاده سیاسی نمود. به این معنی که تاراج ارگ سلطنتی و خانه های طرفداران حکومت سقوی را برای شان مباح نمود. اینها نیز بعد از استیلا بر کابل خزاین ارگ سلطنتی را به یغما بردند و خانه های متعددی را به بهانه طرفداری از بچه سقاو، تاراج نمودند...

اما عده ای خوانین پکتیا هر یک به نوبه خود آنچه را که میخواستند از دیگران تملک میکردند. چنانچه سر بلند خان جاجی بمجرد رسیدن بکابل، خانه عبدالرحمن خان کوهستانی را که خودش قبلا به طرفداری از بچه سقاو در هزاره جات گشته شده بود تملک نمود. وقتی که ورثه عبدالرحمن خان به نزد شاه عارض و فرمان تخلیه خانه خود را گرفتند، سر بلندخان در جواب فرمان شاه نوشت که: "من و شما یکجا به کابل رسیدیم. اعلیحضرت ارگ را ولجہ کرد و من خانه عبدالرحمن خان را پس هر وقتیکه اعلیحضرت ارگ را به صاحبش مسترد فرمودند، من نیز خانه را به صاحبش رد خواهم کرد" (افغانستان در مسیر تاریخ جلد دوم ص. 69).

تاراج کابل یک سیاست بود، سیاستی که ملاکین و خوانین ملیت پشتون تحت قیادت آل یحیی آنرا عملی ساختند. از این لحاظ این سیاست یک سیاست طبقاتی بود و طبقات حاکمه جدیدی که بقدرت رسیده بودند در مقابل خویش جنبش طبقاتی توده هارا نمی دیدند زیرا وجود نداشت. آنچه را آنها میدید و با وحشیانه ترین وجهی در صدد سرکوب آن برآمده بودند ملیت های بیدفاع و مظلوم غیر پشتون در غرب، شمال و مرکز کشور و به ویژه مردم کوه دامن و کوهستان بود.

نادر خان در اول به اهالی کوه دامن و کوهستان قول عفو عمومی را داد ولی در سال 1308 نایب سالار عبدالوکیل خان نورستانی و محمد یعقوب والی کابل را در راس هیئتی برای جمع آوری سلاح و پول به کوه دامن و کوهستان اعزام نمود. آنها همه دار و ندار مردم را بردند و آنقدر فشار را بر مردم وارد ساختند که بسیاری از اهالی کوه دامن و کوهستان زمین و جایادشان را به قیمت های خیلی نازل به مومندی ها، طوطی خیلها و منگل ها که لشکر حشیری را تشکیل میدادند، فروختند و بسیاری دیگر اموال و دارائی شانرا بجا گذاشته و از ترس اینکه زنان و دختران شان را مورد تجاوز قرار دهند، فرار کردند. زمینها و جایاد این کته گوری اخیر در مدت کوتاهی بین سربازان قبایل مومند، جاجی، منگل، جدران، احمدزای، و طوطی خیل توزیع شدند (Afghanistan A new Approach). توزیع این زمین ها اشتهای تصرف زمین را در بین خوانین و ملاکین پکتیائی و مشرقی دامن زد. گل محمد خان مومند مشاور و مربی نادر خان بر محمد یعقوب خان و هیئت تحت نظارت او فشار می آورد که فشار را بر مردم بیشتر سازد. سر انجام مردم کلکان که به ستوه آمده بودند در تابستان سال 1309 دست به اسلحه برده و حکومت محلی کوه دامن را تصرف کردند. دولت باشنیدین این خبرنگیر وئی را بسرکردگی عبدالوکیل خان نایب سالار به کوه دامن فرستاد و شخص نایب سالار در این جنگ کشته شد. نادر خان پیاداش خدمت او و قصابی

مردم کوهدامن و کلکان مناریادبودش را در دهمزنگ بنا ساخت. (افغانستان در مسیر تاریخ جلد دوم). میناری را که ما امروز در چارسوق دهمزنگ می بینیم مناری است به یاد بودیک جلال جنایتکار تاریخ که دستانش تا مرفق بخون مردم کلکان و کوهدامن رنگین میباید. این دژ خیم جنایتکار صدها تن از جوانان کوهدامن و کلکان را که دهقان یا شبان بودند و حتی نمیدانستند که برای چه بقتل میرسند، از شاخ های درختان توت حلق آویز کرد.

داستانی است که میگویند عبدالوکیل خان یک جوان شورشگر را از کوهدامن دستگیر کرده بود و مادر این جوان با زنان دیگر آمده بود که آخرین لحظه زندگی فرزندش و ده ها جوان دیگر را تماشا کند. داستان میگوید وقتی آن جوان را به پای ریسمانی که از شاخ یک درخت توت کلان آویزان شده بود بردند، مادرش دویده او را در آغوش گرفت. جوان به مادرش گفت، "مادر گریه نکن. برو به جوانان بگو که حرف پادشاه را باور نکنند". و خود با گردن افراخته بسوی عبدالوکیل خان دیده و نیشخند زنان گفت: زورت همین است که آدم بیگناه و بی سلاح را اعدام کنی؟". عبدالوکیل در آرزو مادر آن جوان می پرسد:

- باز هم میتوانی همینطور پسر بزائی؟

مادر آن جوان میگوید که اگر شوهری مانند پدر او داشته باشم، آری؛ ولی از هر مرد و نامردی مانند تو نه. نایب سالاران زن را به یک سرباز میدهند و میگویند "اگر باز از این مردم شوهر کند، باز هم یک یاغی می زاید".

بعد از کشته شدن نایب سالار عبدالوکیل خان نورستانی، دولت جنرال محمد غوث خان را برای سرکوبی خلق شورشگر کوهدامن می فرستد. او از گردنه خیرخانه و ده کپیک گرفته تا کوهدامن هر چه را که آباد دید ویران ساخت، آتش زد و اهالی را اسیر گرفته و از برجهای بلند به زمین انداخت، هر کس را در هر جائیکه دستگیر کرده بودند بدون پرس و جواب به آتش بست و کشت. تو گوئی که وظیفه داشت تا اهالی تاجک شمالی را از صحنه گیتی محو سازد. محمد گل خان مومند قبیلله پرست جنایتکار که در صدد بود تا اهالی قبیلله اش را در شمالی اسکان بدهد از نادر خان خواست تا او را به حیث رئیس تنظیمیه سمت شمال مقرر کند و نادر خان این درخواست را پذیرفت. با شنیدن این خبر محمد گل خان خود راهی جنوبی و مشرقی شد تا لشکر حشری (عشری یا ازده نفریک نفر) جمع کند. او به خوانین و روسای قبایل جنوبی و مشرقی و عده داد که "دند شمالی از شماست" و به این قسم از اهالی وزیر، مومند، جاجی، مسعود، احمدزی و منگل سپاه عظیمی را به تعداد بیست و پنج هزار نفر جمع آوری کرد. غلام محمد غبار از قول جریده اصلاح می نویسد "جریده اصلاح در شماره های اسدسال 1309 می نویسد: تعداد لشکریان حشری از مردمان احمدزائی، کروخیل، جاجی، منگل، طوطی خیل، وزیر، وردک، میدان، تگاو بر بیست و پنجهزار تن نگار بالغ میشد و این غیر از قوای منظم دولتی بود" (افغانستان در مسیر تاریخ جلد دوم صفحه 71-). و به تعقیب آن خود این صفحه خونین تاریخ این سرزمین را اینطور می نگارد: "قیام کلکانی ها و داودزائی های کوهدامن در سرطان 1309 شمسی به عمل آمد، محمد گل خان مومند در 2 اسد سال

مذکور به ریاست آن ولایت گماشته شد. او با اتکا به قوه بیست و پنج هزار نفری حشری و یک فرقه عسکر منظم و توپخانه دولتی در پروان و کاپیسا دست به عملیاتی زد که در یک کشور فتح شده خارجی هم مجاز نیست. محمد گل خان مومند قوای حشری و نظامی را در تاراج خانه ها، انهدام دیوارهای باغ ها، احراق قلعه ها بگماشت، و خود از شکنجه و لت و کوب و اهانت مردم (اعم از قیام کننده ها و مطیع دولت) فروگذار نکرد. او از قیام کننده جان میخواست و از مطیع مال. انکارکننده را چوب میزد و دشنام میداد و حتی تهدید به احضار زنش در مجلس عام می نمود. در خانه هائی که تلاشی میشد و اسلحه و پول بدست نمی آمد زنان خانواده تهدید به فرو بردن سوزن در پستان های شان میشد. با این روش تا زمستان سال 1309 (برطبق اطلاع شماره 58 روزنامه دولتی اصلاح) محمد گل خان مومند از مردم پروان و کاپیسا 2378 میل تفنگ و 170 تفنگچه، 39384 دانه طلا، و 149206 سکه نقره بیرون کشیده و به کابل تقدیم کرد. البته آنچه را که قوای حشری و نظامی برای خود گرفته بودند داخل این حساب نیست... (افغانستان در مسیر تاریخ جلد دوم- صفحه 71).

3- تصرف زمین های هزاره ها

فئودال های ملیت پشتون طی دو حمله در قرن 19 زمین های مردم هزاره را متصرف شدند. حمله اول در بین سالهای 1870-1826 است که عمدتاً با دوره سلطنت امیر دوست محمد خان مصادف میباشد. در این دوره زمین های مردم هزاره را در وردک، غزنی، قره باغ و هم چنین در غور و بادغیس متصرف شدند. دوره دوم با سلطنت امیر عبدالرحمن خان آغاز میشود. امیر عبدالرحمن خان که در سال 1881 بر سریر سلطنت تکیه زد، کارش را برای ایجاد یک دولت متمرکز فئودالی با قتلعام مردم در کنر آغاز کرد. امیر در سال 1891 بسوی هزاره جات رو آورد. خوانین بزرگ و فئودالهای هزاره مانند محمد عظیم بیگ خان قوم سه پای دایزنگی در سال 1886 به امیر تسلیم شده و رتبه سرداری گرفته بود، پسران سردار شیر علیخان جاغوری بعد از محمد عظیم بیگ سه پای، بخاطر حفظ جاه و مکننت خود به امیر تسلیم شده و دوشادوش امیر به ستم و استبداد بر مردم فقیر و بی دفاع هزاره دست زدند. غلام محمد غبار مینویسد "امیر عبدالرحمن خان آن فئودال های هزاره را که به دولت خدمت کرده بودند اعزاز نموده و رتبه و معاش داد و از آنجمله بود سلطان علی خان جاغوری پسر سردار شیر علیخان که مستمری سالانه چهار هزار و سه صد روپیه و پنجاه و چهار خروار غله گرفت، زیرا نامبرده اکثر سرکردگان شورش را بدست آورده و به دولت سپرده بود و هم تصادیق این خدمت را از جنرال شیر محمد خان و کرنیل محمد حسن خان فرهادوسمندرخان حاکم ارزگان بدست داشت (افغانستان در مسیر تاریخ صفحه 669 جلد اول)

بعد از سرکوب خونین هزاره جات سمندر خان و کرنیل محمد حسن خان و پسران سردار شیر علی خان (رقیب خوانین قلندر در ارزگان) آنقدر بر دهقانان و شبانان طایفه های دایه فولادی و قلندر که از کشتار سردار عبدالقدوس خان در ارزگان باقی مانده بودند فشار آوردند که آنها از ترس زمین ها و جایاداشان را رها کرده فرار نمودند. به اینقسم از اواخر ربع اول قرن 19 الی اواخر قرن 19 در مدت 70 سال تمام

زمین های زراعتی متعلق به مردم هزاره را در شمال شرق، شرق و جنوب هزاره جات کنونی از این مردم گرفتند.

امایک نکته در اینجا قابل تذکر است و آن اینکه امیر عبدالرحمن هزاره ها را بخاطر زمین های شان قتلعام نکرد. او در تلاش ایجاد یک دولت متمرکز فئودالی بود در همین راستا دست به قتلعام زد. خوانین و فئودالهای هزاره در اول عرض حال خود را به مردم بردند و بعداً طوریکه در بالا تذکر داده شد، برخی از آنها به امیر تسلیم شده و نتنها مردم را در میدان مبارزه تنها گذاشتند، بلکه خود نقش دسته تیر امیر جلاد را بازی کردند. اگر چند امیر عبدالرحمن خان بیشتر از نصف مردم هزاره را قتلعام و فراری ساخت، ولی سلاطین آل یحیی عرصه زندگی را بدتر از امیر بر این مردم تنگ ساختند. زمانی که نادر خان بر سر قدرت تکیه زد فقط مراتع و چراگاه های افغانستان مرکزی در دره های تنگ کوهستان ها در اختیار مردم هزاره باقیمانده بود. سلاطین آل یحیی برای فراری ساختن آنها مالیات کمر شکن را بر مواشی شان وضع نمود. این مالیات را مامورین دولتی و اربابان و خوانین محلی هزاره از مردم جمع میکردند. آنها هر کدام مضاف بر "حق دولت" "حق" خود را نیز از مردم میگرفتند و در حقیقت امر مردم دو چند آنچه را که مالیه شمرده میشد می پرداختند. یک خانواده هزاره سال تمام زحمت میکشید و در آخر سال باز هم نمیتوانست مالیه مواشی را تهیه کند. صرف نظر از اینکه این خانواده در طول سال نمیتوانست از شیر، ماست و روغن حیوانات استفاده کند، در طول سال در سایه ترس زندگی میکرد. آنچه از چند گوسفند و بز برای یک خانواده باقی میماند پشم، دوغ و در بهترین صورت قروت بود و بس. کمبودی مواد غذایی، قلت ویتامین ها، پروتئین و بیومین در بدن موجب تخریب سریع ارگان حیاتی بدن شده و با گذشت هر روز مقدار مصرف انرژی بمراتب بالاتر از کسب آن میزان میشد. به اینصورت حداوسط عمر در مجموع و در بین زنان بسرعت فوق العاده پائین آمده و زنان در سن 40 الی 45 سالگی میمردند. این امر موجب آن شد که هزاران هزار خانواده هزاره افغانستان را به قصد کشورهای همسایه ترک کنند. در همین زمان روحانیون هزاره و سادات (آقای رئیس دریکاولنگ، میر علی احمد و سید سرور و اعظ در کابل، شیخ اصف محسنی در قندهار) مردم را توصیه میکردند که برای "شاه" عمر دراز استدعا کنند. فئودال ها و خوانین هزاره مانند سگان خانگی سر بر آستان شاه نهاده بودند. سر انجام مردم به جان رسیدند و تحت قیادت محمد ابراهیم گاو سوار علیه دولت سلاح برداشتند. برای طبقات حاکمه هیچ کابوسی و حشمتناکتر از قیام مسلحانه خلق نیست، شاه که میدید به خاطر مالیات مواشی با قیام مسلحانه مردم هزاره روبرو خواهد شد، سناتور نادر علیخان جاغوری را در راس هیئت نزد ابراهیم گاو سوار فرستاد. او ابراهیم گاو سوار را با حيله و وعده و عید از کوه پائین آورد و هنگامیکه به دهمزنگ رسید دست هایش را بست و به دربار برد. ظاهر شاه مالیه بر مواشی هزاره ها را "بخشید"، نادر علیخان را معتمد و نماینده دربار در سنا مقرر کرد، برادرش احمد علیخان را رتبه جنرالی داد (در حالیکه هزاره ها در آن زمان در اردو از رتبه خرد ضابطی بالاتر نمیرفت).

اینست گوشه ای از تاریخ خونین افغانستان. این تاریخ نشان میدهد که ملاک- کمپرادورهای افغانستان باحیله و تزویر و سرانجام کشتار و قتلعام های وحشیانه عمدا از وحدت اهالی اینسرزمین و حرکت آنها بسوی رشد و انکشاف جامعه جلوگیری به عمل آورده اند. اختراع اسم بی مسمی "ملت افغان"، "افغانیت"، "ملت ما" و غیره نیز محصول این مونتاز کاری های ارتجاعی میباشد. "سا" با بیشر می از ما میطلبد که علیه اینگونه خیانت های ملاک- کمپرادورها حرف نزنیم و بزعم خودش کمونیست های اینطور حرف نمیزند.

پایان فصل یازدهم

مأویست های افغانستان

20 ام سیپتمبر 2014

با این آدرس با ما در تماس شوید

P.O. Box 1
Station H
Montreal Quebec
H3G 2K5
CANADA

www.shoresh.eu
shoresh2008@gmail.com